

گاهنامه هادی

افول جایگاه هژمونی
آمریکایی در عرصه جهانی

افول جایگاه هژمونی آمریکایی در عرصه جهانی

مقدمه:

پس از جنگ جهانی دوم آمریکا در چارچوب جنگ سرد تلاش بسیاری کرد تا از یک سو رقبا را از میدان به در نماید و از سوی دیگر نظام لیبرالیسم (سرمایه‌داری) را تنها نظام موثر برای صلح و ثبات جهانی معرفی نماید. رویکردی که در بسیاری از مقاطع زمانی با ابهامات بسیاری مواجه شد؛ به گونه‌ای که «هنری کیسینجر»، وزیر خارجه و استراتژیست مشهور آمریکا در اوایل دهه ۱۹۷۰ می‌گوید: «ساختار جهانی آمریکا با دگرگونی‌های بسیاری مواجه شده و آمریکا دیگر توان تحمیل خواسته‌های خود به سایر بازیگران را ندارد. وی تاکید می‌کند معطوف شدن به چالش‌های درونی و نیز پذیرش نقش سایر بازیگران در صحنه جهانی تنها راهکار آمریکا است. رویکردی که موجب می‌شود تا حداقل آمریکا رهبری ظاهری خود را حفظ نماید.»

فروپاشی شوروی به نوعی امیدها را در میان سران آمریکا برای القاء نظام تک قطبی در جهان فراهم آورد به ویژه اینکه آمریکا توانست پایان نظام کمونیستی و بقاء لیبرالیسم را برای جهانیان به نمایش گذارد. آمریکا با به کارگیری مولفه های اقتصادی، سیاسی و نظامی و فعال سازی ناتو به عنوان پلیس جهان تلاش بسیاری نمود تا این یک جانبه گرایی را به جهانیان دیکته نماید. جنگ افغانستان، عراق، لیبی نمودهایی از این رفتارها بوده است.

هر چند که آمریکا اقدامات بسیاری برای تحقق این طرح‌ها صورت داد اما چرخ تحولات بر مدار استراتژی آمریکایی نگردید و تحولات جهانی حقایق دیگری را پیش‌روی جهانیان قرار داد. تحولاتی که مقایسه نوع رفتار آمریکا در قبال آنها با موارد مشابه آن در یک دهه گذشته می‌تواند دستاوردهای قابل توجهی پیش‌روی مخاطبان قرار دهد.

محورهای رفتاری آمریکا

الف) حوزه اقتصادی:

باراک اوباما رئیس‌جمهور آمریکا در جمع نظامیان در وست پونت می‌گوید: قدرت آمریکا نه در نظامی‌گری بلکه در اقتصاد این کشور است. وی ادعا می‌کند با اقتصاد آمریکا رهبری جهان را برعهده دارد. رهبری که در آن هیچ شکی وجود ندارد و تنها حفظ و شیوه اعمال آن مطرح است. این ادعای اوباما در حالی مطرح می‌شود که گزارش در باب اقتصاد آمریکا نکات قابل توجهی را در بر دارد.

در حوزه داخلی دولت چندین مرتبه از جمله در سال ۲۰۱۳ در معرض سقوط اقتصادی و تعطیلی قرار گرفت؛ چرا که بدهی‌های دولت به ۱۷ هزار میلیارد دلار رسیده بود و اگر نبود افزایش سقف بدهی‌های دولت در کنگره، عملاً دولت اوباما سقوط کرده بود. به گزارش پرس تی وی؛ جاکوب لیو وزیر دارایی آمریکا در اوایل سال ۲۰۱۴ در نشست اعضای شورای روابط خارجی آمریکا تاکید کرد، دولت آمریکا در حال سقوط است. کنگره باید برای نجات آن دست به کار شود. شبکه تلویزیونی راشاتودی نیز در باب شرایط اقتصادی آمریکا گزارش داد، ۴۴ میلیون آمریکایی از جمع جمعیت ۴۰۰ میلیون نفر این کشور نیازمند کمک‌های غذایی هستند.

رتبه اقتصادی سیاسی از مراکز اقتصادی آمریکا نیز از AAA به AA+ تقلیل یافته است. ابعاد بحران اقتصادی آمریکا را در تظاهرات ۹۹ درصدی‌ها (سال ۲۰۱۱ تاکنون) به جنبش وال استریت یا همان مرکز اصلی اقتصاد آمریکا معروف است، قابل مشاهده است. بحران اقتصادی که حتی در عرصه علمی این کشور نیز تاثیر منفی داشته است؛ چنان که رتبه آمریکا در تولید علم دیگر در مقام اول نبوده و با افت شدیدی همراه شده است. رویکرد کشورها به ایجاد ارزهای جایگزین به جای دلار نظیر روابط چین و روسیه براساس «روبل» گواهی به کاهش نقش دلار آمریکا در معادلات جهانی است که پیامدهای اقتصادی بسیاری برای آمریکا به همراه داشته است.

نکته قابل توجه در حوزه اقتصاد آمریکا، رویکرد این کشور به اعمال تحریم‌های یک جانبه علیه کشورهاست. هر چند این امر در ظاهر نشانگر قدرت اقتصادی آمریکا است اما در عمل ضعف اقتصاد جهانی آمریکا و ناتوانی آن در تحمیل خواسته‌هایش به دیگر کشورها را آشکار می‌سازد. آمریکا زمانی که نمی‌تواند تحریم‌های جهانی علیه دیگران وضع نماید به اقدامات یک جانبه روی می‌آورد و با ابزار نظامی سعی در اجرای این تحریم‌ها دارد.

ب) حوزه سیاسی:

هژمونی آمریکایی در قالب سیاسی از ارکان اصلی سیاست‌های آمریکاست؛ به گونه‌ای که سران آمریکا رسماً اعلام می‌کنند کشورها دو دسته‌اند؛ آنانی که با ما هستند و آنانی که نیستند. به قول بوش رئیس‌جمهور اسبق آمریکا که می‌گفت: «هر که با ما نیست علیه ماست» و اوباما نیز در باب مقابله با داعش می‌گوید: «کشوری که در ائتلاف آمریکایی ضدداعش نباشد، روبروی آمریکا قرار دارد و آمریکا حق مقابله با آن را حق خود می‌داند». ارزیابی کارنامه آمریکا در حوزه سیاسی نشان می‌دهد که این کشور همواره بر آن بوده تا در چند حوزه هژمونی خود را به نمایش گذاشته و قدرتی مقتدر از خود به نمایش گذارد.

۱- حوزه سازمان ملل: از افتخارات آمریکا آن بوده است که از یک سو توان به کرسی نشاندن تمام قطعنامه‌های موردنظر در شورای امنیت را داراست و در مجمع عمومی نیز کشورها در نهایت در چارچوب طرح آمریکا رفتار می‌کنند و سازمان ملل و نهادهای تابعه آن گزینه‌ای جز اجراء خواسته‌های آمریکا ندارند.

این تصورات در حالی محور دیدگاه جهانی آمریکا بوده که در سالهای اخیر این روند با دگرگونی‌های بسیار همراه شده است. به عنوان نمونه در شورای امنیت آمریکا چند قطعنامه علیه سوریه ارائه کرد اما با وتوی روسیه همراه شد؛ به گونه‌ای که عملاً پروژه آمریکا علیه این کشور ناکام ماند. در مجمع عمومی نیز طرح‌های متعددی علیه رژیم صهیونیستی، متحد اصلی آمریکا بازگشایی گردید که از آن جمله ارتقاء جایگاه فلسطین در سازمان ملل از عضو ناظر به دولت عضو غیردائم که عملاً به رسمیت شناختن فلسطین بوده است.

نکته بسیار مهم در سازمان ملل آنکه مخالفت با طرح‌ها و سیاست‌های آمریکا به اصلی واحد برای مواضع بسیاری از کشورها مبدل شده است. مهرماه ۱۳۹۳ در حالی نشست سالیانه مجمع عمومی سازمان ملل متحد برگزار گردید که بسیاری از سران کشورها رسماً آمریکا و نظام سلطه‌گرایانه آن را زیر سؤال بردند.

سخنان خانم فرناندز رئیس‌جمهور آرژانتین و افشاگری وی درباره دروغ‌ها و فریبکاری‌های آمریکا در قبال پرونده آمیا (انفجار مرکز یهودیان در آرژانتین در سال ۱۹۹۴) و اعلام رفع اتهام از جمهوری اسلامی و بیان این حقیقت که نظام سرمایه‌داری آمریکا ریشه چالش‌های آرژانتین و اقتصاد جهانی است، نمونه بارزی از این رویکرد است. شاید روزی فقط جمهوری اسلامی ایران مبارزه با استکبار جهانی را در سازمان ملل مطرح می‌ساخت اما اکنون ده‌ها کشور از سراسر جهان این رویه را در پیش گرفته‌اند که خود سندی بر انزوای آمریکا در سازمان ملل است.

می‌توان گفت که اصل استکبار ستیزی اکنون به رویه‌ای عرفی در میان دولت‌ها از جمله در تحولات درونی سازمان مبدل گردیده است. هر چند که آمریکا همچنان از ابزارهای مختلف برای سلطه بر سازمان ملل بهره می‌گیرد و این سازمان بعضاً در چارچوب طرح‌های آمریکایی رفتار می‌کند اما به هر تقدیر سراسیمی قدرت آمریکا در نهادهای بین‌المللی در حال تندتر شدن است و در آینده ابعاد گسترده‌تری خواهد گرفت.

۲- حوزه افکار عمومی: زمانی آمریکا با ادعای ناجی بودن وارد جنگ دوم جهانی شد و پس از آن به عنوان پایان بخش کشتارها در جهان توانست جایگاهی مردمی برای خود کسب نماید. در همین حال قدرت نظامی آمریکا زمینه ساز هراس جهانیان از این کشور بود که موجب می‌شد تا در برابر آن ایستادگی نکنند. به گفته بسیاری از کارشناسان سیاسی انقلاب اسلامی ملت ایران و تسخیر سفارت آمریکا و به زیر آمدن پرچم این کشور، تاریخی جدید را پیش روی ملت‌های جهان قرار داد و آن اصل توان جهانی برای مقابله با استکبار آمریکایی بود. عدم همراهی جهانی با جنگ طلبی‌های آمریکا به گونه‌ای که هر زمان آمریکا از لشکر کشی نظامی سخن گفته موجی از تظاهرات مردمی جهان را فرا گرفته است و نیز رای ملت‌ها به افراد و دولت‌هایی که در طیف مخالف آمریکا قرار دارند نمودی از افول جایگاه آمریکا در میان ملت‌ها است. نمونه بارز این امر قدرت یابی جبهه ضد امپریالیسم در آمریکای لاتین است به گونه‌ای که مقامات کشورهایی مانند آرژانتین نیز که متحد آمریکا بوده‌اند اکنون برای همراه بودن با ملت خود به صف

بندی علیه آمریکا روی آورده‌اند. روند بیداری اسلامی در غرب آسیا و شمال آفریقا از جمله تحولات اخیر یمن با محوریت جنبش انصارالله نمونه‌ای دیگر از آن است.

۳- حوزه ایجاد اجماع جهانی: باراک اوباما در وست پوینت در جمع نظامیان می‌گوید: از ابعاد قدرت آمریکا را توانایی ایجاد اجماع جهانی برای مقابله با بحران‌های جهانی تشکیل می‌دهد. نمود این اجماع را نیز در جنگ افغانستان می‌توان مشاهده کرد که در کنار ناتو ۲۸ عضوی، ده‌ها کشور دیگر نیز به ائتلاف آمریکا پیوستند. مسئله اجماع جهانی آمریکایی در حالی همچنان از سوی دولتمردان این کشور مطرح می‌شود که در باب آن چند مثال قابل توجه است. آمریکا در پرونده تقابل با روسیه از جمله در حوزه اوکراین تلاش بسیاری نمود تا حداقل اتحادیه اروپا ۲۸ عضوی را با خود همسو سازد که به اذعان خود آمریکایی‌ها، بسیاری از کشورهای اروپایی از جمله متحدان نزدیک آمریکا با این روند همراهی نکردند. مرکل صدر اعظم آلمان بارها اعلام کرده: هر چند که در قبال اوکراین با آمریکا همسو می‌باشد اما نمی‌توان مذاکره و تعامل با روسیه را نادیده گرفت و اروپا مجبور به تعامل با مسکو است.

در حوزه هسته‌ای ایران آمریکا نتوانسته ادعای نگرانی جامعه جهانی از ایران را به کرسی بنشاند چنانکه جهانیان اذعان دارند به جز آمریکا و چند متحد عربی و غربی آن و صهیونیست‌ها دیگر مخالفی برای فعالیت‌های هسته‌ای ایران وجود ندارد. تصویب قطعنامه‌های متعدد از سوی جنبش عدم تعهد با ۱۳۰ عضو و گروه ۷۷ نمونه‌ای آشکار از ناکامی جهانی آمریکا در قبال فعالیت هسته‌ای ایران است.

اما شکست بزرگ آمریکا در ایجاد اجماع جهانی را در تحولات سوریه می‌توان مشاهده کرد. در سال ۱۳۹۲ آمریکا به بهانه استفاده ارتش سوریه از تسلیحات شیمیایی لشکر کشی نظامی به منطقه را اجرا کرد. آمریکا انتظار داشت که ناتو و اروپا در کنار آن قرار گیرند حال آنکه در نهایت صرفاً چند کشور عربی و صهیونیست‌ها باقی ماندند و حتی ناتو رسماً مخالفت خود را با چنین جنگی اعلام داشت. آمریکا در قالب ائتلاف به اصطلاح دوستان سوریه نیز به دنبال اجماع علیه سوریه بود که این ائتلاف به مرور اعضا خود را از دست داد بگونه‌ای که در نهایت حتی نماینده سازمان ملل نیز در این نشست‌ها حضور نمی‌یافت. در تابستان سال ۱۳۹۳ نیز آمریکا با ادعای مقابله با داعش در حالی به سمت ایجاد اجماع جهانی پیش رفت و نشست‌هایی مانند جده و پاریس را برگزار کرد که به اذعان آمریکایی‌ها در نهایت ۳۰ کشور که بخش عمده‌ای از آنها کشورهای عربی زیر چتر آمریکا بوده‌اند در ائتلاف حضور یافتند.

(ج) حوزه نظامی:

نظامی‌گری بویژه یک جنبه گرایی نظامی از مولفه‌های هژمونی آمریکایی قلمداد می‌شود که بر اساس آن نیز آمریکا حضور نظامی در سراسر جهان را در دستور کار دارد. در درون اروپا که متحد اصلی آمریکا است نیز ده‌ها هزار نیروی آمریکا و نیز ۲۰۰ کلاهک هسته‌ای موجود است. چتر نظامی آمریکا را از غرب آسیا تا شرق آسیا و آفریقا و

آمریکای لاتین می‌توان مشاهده کرد. نیروهایی که یا مجری کودتاهای نظامی هستند و یا اینکه ساختارهای منطقه‌ای را در چارچوب منافع آمریکا تغییر می‌دهند. جنگ کره، ویتنام، جنگ بالکان و دهها جنگ دیگر را در کارنامه آمریکا می‌توان مشاهده کرد. در عصر حاضر جنگ افغانستان و عراق به عنوان بزرگ‌ترین لشکرکشی‌های نظامی آمریکا قابل توجه هستند. آمریکا در حالی همچنان قدرت نظامی خود را قدرت برتر جهان معرفی می‌کند که نوع رفتار آمریکایی‌ها نشانگر افول این قدرت است. در طول یک دهه اخیر در حالی مقامات آمریکایی و صهیونیستی ادعای حمله نظامی به ایران را مطرح کرده‌اند که فرماندهان نظامی آمریکا ضمن مخالفت با این ادعاها تاکید می‌کنند: حمله نظامی به ایران دیوانگی است که شاید آغازگر آن آمریکا باشد اما هرگز پایان دهنده آن نخواهد بود. جنگ لیبی در سال ۲۰۱۲ نیز در حالی روی داد که آمریکا از حضور مستقیم خودداری کرده و امور را به ناتو سپرد در حالی که فرماندهی آنرا نیز کانادا بر عهده گرفت.

مارتین ایندیک، سفیر سابق آمریکا در اسرائیل است که به خاطر پیشنهاد و طراحی سیاست مهار دوگانه در دهه ۱۹۹۰ در قبال ایران و عراق، شهرت دارد می‌گوید: «نفوذ ما در منطقه به‌طور چشمگیری کاهش یافته است. آمریکا به دوستانش نیاز دارد و باید با آنها کار کند. دوستان ما نه تنها باید شامل اروپایی‌ها باشند بلکه روس‌ها و چینی‌ها را هم در بر بگیرند».

در همین چارچوب دیک چنی معاون رئیس‌جمهوری سابق آمریکا از آنچه به عنوان نفوذ رو به ضعف آمریکا در خاورمیانه یاد نمود، انتقاد و تصریح کرد: متحدان ما در منطقه دیگر روی ما حساب نمی‌کنند، به ما اعتماد ندارند و دشمنان ما نیز دیگر از ما نمی‌ترسند. در همین زمینه مشاور سابق امنیت ملی آمریکا اذعان کرد دوره تسلط این کشور بر جهان پایان یافته است.

زیگنیو برژینسکی در سخنرانی در دانشگاه «جان هاپکینز» گفت: نظریه «تسلط بر جهان» جذابیت خود را از دست داده و دوره حکومت آمریکا بر جهان پایان یافته است. برژینسکی افزود: دوره تسلط آمریکا بر جهان پس از جنگ سرد هم به علت از بین رفتن مشروعیت آن در چند سال اخیر، پایان یافته است. وی به شدت از سخنان باراک اوباما رئیس‌جمهور آمریکا که ملت این کشور را «استثنایی» توصیف کرده بود انتقاد کرد. مشاور پیشین شورای امنیت ملی آمریکا تصریح کرد؛ وضع کنونی آمریکا مشابه زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق است و موج انتقادهای مردم آمریکا از رژیم صهیونیستی روز به روز در حال افزایش بوده و سیاست جنگ افروزی محکوم به شکست است. به گفته برژینسکی چهار مشکل اساسی برای آمریکا مطرح شده است که نتایج مترتب بر انتقال نقطه ثقل این ابرقدرت (آمریکا) از غرب به شرق، تاثیر بهار عربی در این قضیه مهمترین آن عنوان شده است.

کاهش تاثیر بین المللی امریکا، نشانه های سقوط امریکا و پس رفت داخلی و خارجی این کشور و نحوه هدر رفتن فرصت هایی که برای امریکا در عرصه بین المللی بعد از جنگ سرد بوجود آمده است و نحوه بازگرداندن قدرت قبلی امریکا به عنوان دومین علت ذکر شده است. سومین مساله نیز آن است که اگر امریکا سقوط کند، در این صورت پیامدهای این قضیه چه خواهد بود و قربانیان این موضوع چه کسانی خواهند بود و آیا چین می تواند، جانشین امریکا در قرن بیست و یکم شود یا خیر. و چهارم اینکه اگر امریکا بتواند موقعیت قبلی خود را باز یابد در این صورت چه اهدافی برای این کشور تعریف خواهند شد. در همین حال کسینجر، استراتژیست معروف آمریکایی در مصاحبه با رادیو ملی آمریکا (NPR) ضمن اذعان به افول جایگاه آمریکا با اشاره به جایگاه تاریخی ایران و نفوذ این کشور در منطقه خاورمیانه ایران را مستعدترین کشور منطقه برای ایجاد هژمونی و تشکیل یک امپراتوری قوی در خاورمیانه دانست. وی با تأکید بر اینکه آمریکا در هر صورت نباید نقش ایران در تحولات جهان را نادیده بگیرد، عنوان کرد: «نوعی کمربند شیعی از تهران، تا بغداد و از آنجا تا بیروت شکل گرفته است. این وضعیت، این فرصت را به ایران می دهد تا امپراتوری پارس باستان را این بار با عنوانی شیعی، احیا کند.» این چهره اثرگذار دیپلماسی آمریکا، افزود: «از نقطه نظر ژئواستراتژیک من ایران را مسئله ای بزرگتر از «داعش» می دانم.

نکته قابل توجه آنکه آمریکا در حالی ناتو را به بازوی نظامی خود مبدل ساخته که در درون ناتو نیز مخالفت با آمریکا قوت گرفته است. عدم مشارکت ناتو در حمله به سوریه و ائتلاف به اصطلاح مقابله با داعش و مهمتر از آن عدم پرداخت هزینه های ناتو از سوی اعضا بگونه ای که اوباما در نشست سران ناتو در ولز (شهریور ۹۳) از مهمترین دغدغه های ناتو را پرداخت هزینه ها از سوی اعضا عنوان نمود، نمونه هایی از شکاف درونی ناتو و در اصل ناتوانی آمریکا برای سلطه کامل بر ناتو است.

نکته قابل توجه در ایجاد پیاده نظام های جدید برای نظامی گری آمریکا، بهره گیری از گروه های تروریستی است. هیلاری کلinton وزیر خارجه دور اول ریاست جمهوری اوباما می گوید: آمریکا داعش را ایجاد کرد تا تامین کننده منافع آن در جهان باشد. گزارش ها نشان می دهد که تروریست های مانند داعش زیر چتر دستگاه های اطلاعاتی آمریکا و انگلیس حمایت مالی ارتجاع عربی و کمک های صهیونیست ها و ترکیه قرار دارند. آمریکا از داعش به عنوان مولفه ای برای نابودسازی منطقه و تحقق اهداف خود بهره می گیرد. اما یک نکته مهم مطرح است و آن نوع واکنش آمریکا در عرصه مقابله با داعش است. آمریکا در حالی به بهانه مقابله با داعش به دنبال نظامی گری در غرب آسیا و شمال آفریقا است که مانند جنگ افغانستان و عراق از لشکر کشی گسترده آمریکا خبری نیست بلکه آنها از دستجات کوچک در قالب مستشاران نظامی و نیروهای آموزشی استفاده می کنند. استراتژی نظامی آمریکا نشان می دهد که آنها برآند تا هزینه های نظامی و انسانی خود را به کشورهای دیگر واگذار و خود در رده فرماندهی باشند. باراک اوباما در

باب بحران‌های اخیر منطقه می‌گوید: خاورمیانه (غرب آسیا) درگیر جنگ درونی اسلام است در حالی که کشورهای سنی که در ایجاد تروریسم نقش داشته‌اند اکنون درگیر این نابسامانی‌ها شده‌اند. وی تاکید می‌کند کشورهای منطقه باید سهم خود در مبارزه با تروریسم بپردازند و آمریکا مسئولیت چندانی در این عرصه ندارد. هر چند آمریکا به دنبال حضور نظامی گسترده در سراسر منطقه است اما رویکرد آن به عدم استفاده از لشکر کشی گسترده نشانگر افول قدرت نظامی آمریکا و هراس آنها از تکرار ناکامی‌های افغانستان و عراق است بویژه اینکه متحدان آمریکا در ناتو نیز حاضر به همراهی نیستند و عملاً آمریکا باید به تنهایی بار نظامی‌گری‌اش را حمل نماید. نکته بسیار مهم آنکه زمانی آمریکا به عنوان ناجی وارد کشورها می‌شد ولی اکنون دیگر این تفکر در میان ملت‌ها نیست و جبهه‌های مردمی برای مقابله با نظامی‌گری آمریکا در سراسر منطقه مشاهده می‌شود چنانکه مردم عراق در قالب دسته‌های مقاومت در ماه‌های اخیر بارها تاکید کرده‌اند در صورت ورود نیروی زمینی آمریکا به عراق، علیه آنان دست به سلاح خواهند برد. می‌توان گفت جبهه مقاومت در منطقه نه تنها علیه دشمن صهیونیستی بلکه علیه آمریکا نیز شکل گرفته و این زمینه ساز افول نظامی‌گری آمریکا خواهد بود. اصلی که در سراسر جهان قابل مشاهده است چنانکه پوتین رئیس جمهور روسیه در پاسخ به تهدیدات نظامی آمریکا تاکید می‌کند، مسکو پاسخ تهدیدات را با توان هسته‌ای خواهد داد.

نتیجہ گیری

جان کلام آنکه هر چند آمریکا همچنان در ردیف قدرت‌های اول جهان قرار دارد اما این دیکتاتوری توان اجرایی شدن در تمام عرصه‌ها را نداشته و روند تحولات بیانگر گسترش نگرش مقابل‌ه با استکبار جهانی در عرصه جهانی است. شاید زمانی فقط در جمهوری اسلامی ایران از واژه شیطان بزرگ و استکبار جهانی برای آمریکا استفاده می‌شد اما اکنون در سراسر جهان می‌توان این امر را مشاهده کرد که در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی صورت می‌گیرد. حقیقت آن است که جهان دریافته هر گامی که در برابر آمریکا عقب‌نشیند استکبار چند قدم به جلو می‌آید. لذا رویکرد تقابلی را به جای تعاملی در برابر آمریکا در پیش گرفته که نتیجه آن نیز عدم همراهی جهانی با بسیاری از طرح‌های آمریکا است که نمونه عینی آن تحولات کنونی در غرب آسیا و رویارویی مقاومت مردمی در کنار جبهه مقاومت با پروژه‌های سلطه‌گرایانه آمریکا است. در حالی که واشنگتن با ادعای ائتلاف مقابل‌ه با داعش برای درهم شکستن این مقاومت طراحی می‌کند که تاکنون نیز راه به جایی نبرده است.

«جیمز جوینر»، سردبیر شورای آتلانتیک آمریکا در مطلبی با عنوان «قدرت جهانی ۲۰۳۰» می‌نویسد: گزارش امروز «روندهای جهانی ۲۰۳۰» شورای اطلاعات ملی آمریکا پیش‌بینی کرده است که «تا سال ۲۰۳۰ هیچ کشوری چه آمریکا، چین یا هر کشور بزرگ دیگری قدرت برتر نخواهد بود.» با توجه به اینکه این مسئله هم اکنون نیز صدق می‌کند، نمی‌توان گفت که پیش‌بینی چندان دشواری در این خصوص انجام شده است.

این درست است که با سقوط شوروی سابق در سال ۱۹۹۲-۱۹۹۱ آمریکا به تنها ابرقدرت جهان تبدیل شد، قدرتمندترین ارتش جهان را در اختیار دارد، اقتصادش برتر است، بیشترین تولید ناخالص ملی را داشته و پولش ارزش رایج بین‌المللی است اما همانطور که «رابرت داهل» تعریف کلاسیک قدرت را ارائه می‌دهد، «الف تا جایی نسبت به ب قدرت برتر را دارد که بتواند ب را به کاری مجبور کند که در غیر این صورت ب آن را انجام نخواهد داد»- آمریکا اکنون قدرت برتر نیست.

این کشور نتوانسته است تولید تسلیحات هسته‌ای در پاکستان و کره شمالی را متوقف کند و حتی با همکاری قدرتمند بین‌المللی نیز احتمالاً نخواهد توانست اهداف هسته‌ای ایران را از بین ببرد. برغم توانایی آمریکا در ساقط کردن آسان حکومت‌های مستبد در افغانستان، عراق و لیبی، این کشور در تشکیل حکومت‌های جدید در این کشورها طبق خواسته خود موفق نبوده است.

اما سران کاخ سفید به جای پذیرش این واقعیت، به دنبال استفاده از شیوه کثیف برای جلوگیری از شکل‌گیری نظم جدید برآمده‌اند که بسیج گروه‌ها و نیروهای منطقه‌ای همسو با غرب علیه قدرت‌های نوظهور و استفاده از گسل‌ها و شکاف‌های قومی و واگذاری جنگ نیابتی به گروه‌های ناراضی مثل داعش و اخیراً سوءاستفاده از جنگ نرم و برانگیختن گروه‌های اجتماعی علیه قدرت‌های ناهمسو را در راستای کنترل و مدیریت نظم جدید و جبران افول قدرت خود دنبال می‌کنند.